

هنر و اخلاق*

کلايويل

ترجمة مهناز مصطفائي علاني



پروفيسر سجاد علوم انساني و مطالعات فرينسي
ريٹائل جامع علوم انساني

میان من و مکان‌های دیدنی و باصفای تاریخ یک سد نفرت‌انگیز باقی می‌ماند. من تا زمانی که به یک سؤال پوچ و بی‌معنی که حتی باریک‌بین‌ترین مردم از پرسیدن آن خسته نمی‌شوند پاسخ ندهام قادر نیستم خود را به آبیگرهای کم‌عمق گذشته انداخته و به بازی و شنا بپردازم. «توجیه اخلاقی هنر چیست؟» البته آن‌دسته از افراد که اصرار دارند آفرینش هنر را بر زمینه‌های اخلاقی مبتنی کنند، اشتباهی مرتکب نمی‌شوند، چرا که تمامی اعمال بشر این‌گونه قابل توجیه است. این امتیاز یک فیلسوف است که به هنرمند متوسل شده تا نشان دهد که آنچه وی قصد انجامش را دارد یا فی‌نفسه خوب است و یا وسیله‌ای است برای دستیابی به امر نیک. وظیفه هنرمند نیز این است که چنین پاسخی دهد: «هنر خوب است چرا که می‌تواند به مرحله‌ای از جذابیت دست یابد که حتی برای یک آموزگار اخلاق مسخ‌شده نیز قابل تصور نخواهد بود. بنابراین، خاموش باش.» از جنبه فلسفی حق با اوست. فقط فلسفه است که نمی‌تواند آنچنان ساده و بی‌تکلف باشد. بگذارید به این سؤال فیلسوفانه پاسخ دهیم.

آموزگار اخلاق به دنبال حل این مسأله است که آیا هنر فی‌نفسه خوب است یا وسیله‌ای است برای دستیابی به نیکی. قبل از پاسخگویی، ما خواهیم پرسید که مقصود از ذکر کلمه خوب چیست، نه به این علت که واژه مذکور بطور کلی مبهم به نظر می‌رسد بلکه به این دلیل که او را وادار به تفکر نماییم. در حقیقت آقای ج. ای. مور در کتاب اصول اخلاق: Principia Ethica قاطعانه نشان داده است که با عنوان نمودن لفظ خوب مقصود هر کس صرفاً بیان خوبی است. همه ما کاملاً از نیت خویش آگاهیم گرچه که نتوانیم آن را تعریف نماییم. کلمه خوب درست به همان اندازه که واژه قرمز غیرقابل توصیف است تعریف‌ناشدنی است. هیچ صفتی را نمی‌توان تعریف نمود. با این وجود ما زمانی که اظهار می‌داریم چیزی خوب یا قرمز است کاملاً به مقصود و

منظور خویش واقف هستیم. این حقیقت دارد که اظهارنظری موجب اضطراب فیلسوفان ارتدکس گردیده است و نه خشم آنان. فیلسوفان ارتدکس به هیچ‌وجه به آنچه که ما بعنوان نیک در نظر داریم معتقد نیستند. بلکه این گروه یقین دارند که مقصود ما با آنچه که بیان می‌کنیم مطابق نیست. آنها تمایل داشتند که نیکی را به معنای خوشی و لذت فرض نمایند؛ و یا به هر جهت آن لذت بعنوان هدفی خوب، مطلق تلقی می‌گردید: دو نظریه کاملاً متفاوت. خوبی به مفهوم لذت و لذت به معنای خوب مطلق عقیده لذت‌گرایان^۱ می‌باشد و در حال حاضر نیز سودگرایانی^۲ که تا قرن بیستم دوام آورده‌اند پیرو چنین نظریه‌ای هستند. آنها از یک امتیاز ویژه برخوردارند به این معنی که تنها سفسطه‌گرایان اخلاقی هستند که سزاوار حملات و نکوهش نویسنده اهل هنر به حساب می‌آیند. من نمی‌توانم منطبق دیگری را که متقاعدکننده و ظریف‌تر از آنچه آقای مور در مورد هر دو فرضیه به کار برده است تصور نمایم. تغییر آنچه مور با لطافت طبع بیان نموده در حوزه صلاحیت من نمی‌باشد. قصد من این نیست که به نسخه‌برداری از روی استدلال وی مبادرت ورزیده و با استهزای آن‌دسته از افراد که با کتاب اصول اخلاق آشنایی کامل دارند مواجه شوم و یا این‌که خوشی و لذت جمعی را ضایع نموده که آنقدر عاقل خواهند بود تا این لحظه را به پایان رسانده و سفارش شاهکاری را بدهند که از قضا خود شناختی نسبت به آن ندارند. برای دستیابی به مقصود خود فقط لازم است سلاخی از آن زرادخانه مجهز به امانت گیرم.

من از آن‌کس که معتقد است لذت، خوبی مطلق است، انتظار دارم به این سؤال پاسخ دهد: «آیا او همانند جان استوارت میل و یا هرکس دیگری که من در مورد او اطلاعاتی دارم، در رابطه با خوشی و لذت از لذایذ «بالا تر و پایین تر»، «بهتر و برتر» و یا «عالی تر و پست تر» نیز سخن به میان می‌آورد؟ اگر چنین است، آیا او متوجه

نیست که در مورد اثبات این قضیه با شکست مواجه شده است؟ به لحاظ این که وقتی او یک خوشی را بالاتر و یا بهتر از دیگری به حساب می آورد، مقصود وی کمیت نبوده بلکه کیفیت است.

در صفحه ۷ کتاب سودگرای^۴، جان استوارت میل در این مورد چنین اظهار می دارد: «اگر یکی از دو لذت فوق توسط جمعی باصلاحیت که نسبت به هر دو حالت شناخت کافی دارند، بنا به سلیقه بر دیگری رجحان یابد، حتی با علم بر این که آن لذت نارضایتی بیشتری را به همراه خواهد داشت، آن گروه حاضر نخواهند بود که در ازای هیچ مقدار از لذت نوع دیگر آن را که باب طبعشان است از دست بدهند، و به جاست که ما به لذت ارجح تر یک نوع برتری کیفی را نسبت داده و در مقایسه آن را بر لذت دوم که از اهمیت ناچیزی برخوردار است ترجیح بداریم.»

اما اگر لذت، خوب مطلق باشد، تنها معیار ممکن برای مقایسه لذت ها کمیت آنهاست. واژه های «بالاتر» یا «بهتر» صرفاً می تواند به مفهوم دربرداشتن لذت بیشتر به کار رود. سخن از لذایذ بهتر به میان آوردن به هر صورت دیگر، یعنی تبدیل خوب مطلق به یک هدف که خود وابسته به چیزی بوده که بعنوان مقصود نهایی خوب نمی باشد. استوارت میل کسی که صرف شیرینی را بعنوان کیفیت خوبی مطلق در مریا تلقی نموده، «تیپ تری»^۴ را به «کروسه»^۵ و «بلک ول»^۶ ترجیح می دهد نه به لحاظ این که شیرین تر است بلکه به این دلیل که دارای نوع بهتری از شیرینی می باشد. چنین عملی باعث می شود که شیرینی بعنوان یک معیار اصلی کنار گذاشته شده و چیز دیگری به جای آن مطرح گردد. بنابراین وقتی میل مانند هر شخص دیگر درباره لذایذ بهتر، بالاتر و عالی تر صحبت می کند، لذت را بعنوان یک معیار اصلی در نظر نگرفته و در نتیجه تصدیق می کند که لذت خوب مطلق نیست. او این احساس را دارد که بعضی از لذایذ از خوشی های دیگر بهتر بوده و

ارزش پذیرای آنها را بر حسب آن مقدار از کیفیت مذکور که همگی دارا می باشند تعیین می کند؛ گرچه همگی از آن خصوصیت بهره می برند اما هیچ یک قادر به تعریف «خوبی» نیستند. منظور ما از بیان لذت بالاتر و پایین تر یا عالی و پست صرفاً خوبی در حد بیشتر و لذایذ خوب به میزان کمتر است. بنابراین دو کیفیت متفاوت وجود دارد یکی مطبوعیت و دیگری نیکی. لذت ممکن است خوب باشد، اما لذت نمی تواند بعنوان معنای کلمه خوب تصور شود. ما واژه «خوب» را نمی توانیم به مفهوم «لذت بخش» به کار ببریم، زیرا پرواضح است که کیفیتی به نام «خوبی» و کاملاً مجزا از لذت وجود دارد و هنگامی که ما از لذایذ کمابیش خوب سخن می گویم به هیچ عنوان مقصود ما لذتی که تقریباً «خوش و مطبوع» باشد نیست. لذا به کار بردن «نیک» از سوی ما نشانگر «لذت» نبوده و همین طور لذت نمی تواند خوب مطلق باشد.

آقای مور به تحقیق خود در خصوص یافتن چیزهایی که فی نفسه و یا لاقلاً بعنوان هدف خوب هستند ادامه می دهد. او به نتیجه ای دست می یابد که ما همگی تأیید نموده، اما برای اثبات آن کمتر کسی دلایل منطقی و قاطع یافته است. او نشان می دهد که حالت های ذهنی به تنهایی بعنوان هدف خوب هستند. کسانی که تمایل ضعیفی نسبت به منطق دارند، برای اثبات این نتیجه گیری یک دلیل ساده و ارضاکننده خواهند یافت، که توسط شیوه خاصی به نام جداسازی در اختیار آنها قرار می گیرد.

آنچه که بعنوان یک هدف خوب باشد، در هر حال مقداری از ارزش خود را در تنهایی مطلق حفظ خواهد کرد. آن تمامی ارزش خود را بعنوان یک هدف نگاه خواهد داشت. چیزی که فقط بعنوان یک وسیله خوب باشد، کل ارزش خود را در تنهایی مطلق از دست خواهد داد. آنچه که بعنوان یک هدف خوب تلقی شود، با ارزش خواهد ماند حتی اگر کل اعتبار خود را از دست

داده و وجودی خالی، تنها و بی‌کس باقی بماند. بنابراین می‌توان دریافت که آیا به‌راستی ما احساس می‌کنیم چیزی بعنوان هدف خوب است، که صرفاً قادر باشیم آن را در تنهایی کامل تصور کرده و مطمئن باشیم که در این تنهایی ارزش خود را حفظ خواهد کرد. بعنوان مثال نان خوب است. آیا نان بعنوان یک هدف خوب است یا یک وسیله؟ فرض کنید قرض سانی در یک سیاره غیرمسکونی و غیرقابل سکونت وجود داشته باشد. آیا به‌نظر می‌رسد که این نان ارزش خود را از دست بدهد؟ این مسأله بسیار ساده است. جهان مادی در نظر اکثریت مردم بی‌اندازه نیک جلوه می‌کند، زیرا آنها شدیداً واکنشی احساسی را نسبت به طبیعت حس کرده که باعث می‌شود صفت «خوب» را به زبان آورند. اما اگر جهان مادی رابطه‌ای با ذهنیت نداشت، یا این‌که هیچ‌گونه عکس‌العمل احساسی را بر نمی‌انگیخت، و چنانچه هیچ ذهنی با آن متأثر نمی‌گردید و بالاخره اگر از خود فکر و نظری نداشت، آیا بازهم خوب به‌نظر می‌رسید؟ فرض کنید دو ستاره وجود دارد: یکی عاری از حیات چه در حال حاضر و چه تا ابد و دیگری دارای مقدار ناچیزی از ماده اولیه حیات^۷ که هرگز تکامل نیافته و به موجودی هوشیار تبدیل نخواهد گشت. آیا به‌راستی می‌توان اظهار داشت که یکی بر دیگری برتری دارد؟ آیا زندگی، خود بعنوان هدف نیک است؟ این حقیقت که کسی نمی‌تواند چیزی را بدون این‌که نسبت به آن احساسی داشته باشد تصور نماید، موجب گردیده که یک قضاوت واضح و روشن تبدیل به مسأله‌ای بسیار دشوار گردد. تصورات یک فرد باعث برانگیختن حالات فکری وی شده و در نتیجه بعنوان یک وسیله ارزش کسب می‌کند. بیایید بی‌پرده از خود بپرسیم، آنچه که دارای فکر نبوده و هیچ ذهنی را نیز متأثر نمی‌سازد می‌تواند دارای ارزش باشد؟ مطمئناً خیر. اما هر چیزی که دارای روح است می‌تواند ارزشی حقیقی و ذاتی داشته باشد و آنچه که یک ذهن را متأثر می‌سازد ممکن

است بعنوان یک وسیله ارزشمند گردد، چرا که آن حالت فکری ایجاد شده ممکن است فی‌نفسه با ارزش باشد. اکنون آن فکر را بطور مجرد در نظر بگیرید. حالت فکری یک شخص عاشق و یا غرق در تفکر را به تنهایی بررسی نمایید. به‌نظر نمی‌رسد که تمامی ارزش خود را از دست بدهد. نظر من این نیست که از ارزش آن کاسته نمی‌شود؛ بدیهی است که آن چیز ارزش خود را بعنوان یک وسیله جهت ایجاد حالت‌های فکری نیک در دیگران از دست می‌دهد. اما یک ارزش معین باقی می‌ماند و آن ارزش ذاتی است. حال یک ذهن انسانی را در آن ستاره خالی از سکنه جای دهید، خواهید دید که هر نقطه از آن بعنوان یک وسیله، بالقوه ارزش پیدا خواهد کرد، زیرا ممکن است آن وسیله‌ای باشد برای آنچه که بعنوان یک هدف نیک است - یک حالت خوب فکری. حالت ذهنی یک شخص عاشق و یا غرق در اندیشه فی‌نفسه کفایت می‌کند. ما به‌منظور یافتن این مسأله که آن برای چه هدفی سودمند واقع شده و یا چه کسی و چگونه از آن بهره می‌برد تعمق نخواهیم کرد، بلکه با صراحت و عقیده‌راسخ عنوان می‌کنیم: «این خوب است.» وقتی از ما خواسته می‌شود که نظر خود را در مورد این مسأله که هر چیز دیگر غیر از حالت فکری نیز می‌تواند خوب باشد، توجه نماییم، ما با این احساس که آن چیز صرفاً می‌تواند یک وسیله باشد در صدد یافتن اثرات آن برآمده و آخرین دلیل ما برای اثبات این امر آن است که چنین چیزی موجب تولید حالت‌های خوب فکری می‌شود. بنابراین وقتی سؤال می‌کنند که چرا ما یک‌نوع کود ویژه را خوب می‌نامیم، ما در پاسخ چنانچه شنونده‌ای داشته باشیم، با دلیل نشان خواهیم داد که این کود وسیله‌ای است برای دستیابی به محصول خوب و به همین ترتیب، محصول خوب وسیله‌ای برای تأمین غذا، غذا وسیله‌ای برای بقا و بالاخره حیات که شرطی ضروری برای حالات خوب ذهنی می‌باشد. از این بیشتر ما نمی‌توانیم پیشروی کنیم؛

یا وقتی این سؤال مطرح می‌شود که چرا ما معتقدیم یک حالت ویژه ذهنی خوب است، برای مثال حالت مخصوص «تفکر زیباشناختی»، تنها پاسخی که می‌توانیم ارائه دهیم این است که از نظر ما نیکی آن بدیهی و محرز است. بعضی حالت‌های فکر بطور مستقل و جدا از اثرات خود خوب به نظر می‌رسند. هیچ چیز دیگری را نمی‌شود این‌گونه خوب فرض نمود. پس می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که حالت‌های خوب ذهنی به تنهایی بعنوان هدف نیک هستند.

چنانچه بخواهیم هرگونه فعالیت بشری را توجیه نماییم بایستی در وهله اول این پرسش را مطرح نمود: «آیا این، وسیله‌ای برای دستیابی به حالت‌های خوب ذهنی است؟» در مورد هنر پاسخ ما بی‌درنگ و موکد می‌باشد. هنر نه تنها وسیله‌ای برای رسیدن به حالات خوب ذهنی بوده، بلکه شاید صریح‌ترین و مؤثرترین وسیله‌ای باشد که ما در اختیار داریم. هیچ چیز دیگر به صراحت هنر نمی‌توان یافت، چرا که تأثیر آن بر فکر سریع‌تر از تأثیر هنر نیست. چیزی به توانایی هنر نیز وجود ندارد، زیرا حالتی از فکر که عالی‌تر و یا قوی‌تر از اندیشه زیباشناختی باشد یافت نمی‌شود. به این ترتیب جستجوی هر توجیه اخلاقی دیگر برای هنر و یا این‌که هنر را وسیله‌ای برای دستیابی به چیزی پایین‌تر از حالت‌های خوب ذهنی تصور نمودن یک عمل خودسرانه و کاملاً اشتباه است که می‌تواند توسط یک فرد نادان و یا یک نابغه صورت پذیرد. ابلهان بسیاری به این کار مبادرت ورزیده و یک نفر اهل نبوغ نیز آشکارا چنین اشتباهی را مرتکب شده است. هرگز سرنا را چنین عمداً از سرگشاد آن زده بودند تا این‌که تولستوی اعلام کرد که توجیه هنر همانا نیروی آن در پیشبرد اعمال نیک می‌باشد. گویی که اعمال به خودی خود می‌توانند هدف باشند. در عمل دویدن نه فضیلتی وجود دارد و نه ردیلتی؛ اما اگر دویدن به قصد نویددادن باشد درخور ستایش و پسندیده است، و چنانچه به قصد ربودن کیفیت

بانویی مسن و فرار از مهلکه باشد این‌گونه نیست. هیچ‌گونه حسنی در فریادزدن وجود ندارد؛ اما چنانچه برای دفاع از حقیقت و عدالت باشد کاری بس پسندیده است؛ در صورتی که گوش دنیا را بسا زبان‌بازی به درد آوردن سزاوار سرزنش خواهد بود. همیشه هدف نهایی در نیت و منظور است که باعث می‌شود عملی ارزشمند گردد؛ و بالاخره هدف نهایی تمام اعمال خوب بایستی خلق، ترغیب و یا امکان‌بخشیدن به حالات خوب ذهنی باشد. بنابراین وادارکردن مردم به اعمال نیک از طریق ارائه تصاویر تهذیب‌کننده کاری نسبتاً پراهمیت و وسیله‌ای غیرمستقیم برای دستیابی به نیکی است. خلق آثار هنری به همان اندازه که بشر قادر است آن را به کار بندد، وسیله سراسازی برای رسیدن به خوبی است. اهمیت والای هنر نیز درست در همین حقیقت نهفته است: وسیله‌ای صریح‌تر از هنر برای دستیابی به نیکی وجود ندارد.

اظهارنظر در خصوص این‌که چیزی یک اثر هنری است یا خیر به منزله یک قضاوت اخلاقی مهم و خطیر می‌باشد. اعطانمودن یک چنین نسبت قوی و صریحی به هنر بعنوان یک وسیله برای دستیابی به نیکی باعث می‌شود که ما در مورد هرگونه نتایج احتمالی آن دچار اضطراب و نگرانی نشویم. اما چنانچه قضیه به این صورت هم نباشد، روش دخالت‌دادن ملاحظات اخلاقی به امر قضاوت بین آثار ویژه هنری عمئی نابخشودنی خواهد بود. بگذارید آموزگار اخلاق در مورد هنر بطور کلی اظهار عقیده نماید، اجازه دهید جایگاه هنر را هرطور که صلاح می‌داند در میان دیگر وسایل دستیابی به خوبی تعیین نماید، اما بگذارید در مورد عقاید زیباشناختی، اظهارنظر در مورد اعضای هم‌خانواده هنر و یا در خصوص آن آثار هنری که واقعاً هنر پنداشته می‌شوند، خاموش باشد. اگر وی معیار هنر را پایین‌تر از سطح مهم‌ترین وسایل دستیابی به نیکی تصور نماید مرتکب خطا شده است. به منظور اجتناب از

مجادله فرض نماییم هنر کم‌اهمیت‌تر از دیگر وسایل رسیدن به خوبی است، با این حال من این مسأله را خاطر نشان خواهم کرد که قضاوت‌های اخلاقی وی در مورد ارزش برخی آثار هنری ویژه هیچ‌گونه ربطی به ارزش هنری آنها ندارد. قاضی ایشم اجازه ندارد که از برنده مسابقه اسب دوانی داری به نفع اسبی که یکی به آخر مانده سلب صلاحیت نماید آن‌هم به دلیل این‌که حیوان مزبور اسب کالسکه اسقف اعظم کلیسای کنتربوری می‌باشد.

هنر را هر طور که میل دارید و ترجیحاً مطابق با عقاید من تعریف نمایید، دستگاه اخلاقی و جایگاه آن را تعیین کنید و سپس آثار هنری را براساس برتری کیفیت یا کیفیت‌هایی که شما بعنوان معیار ضروری و امتیاز ویژه برای مقایسه آثار هنری قبول دارید طبقه‌بندی نمایید. البته ممکن است شما راجع به آثار بخصوص نه بعنوان کار هنری بلکه بعنوان عضوی از یک دسته دیگر و یا اجزائی مستقل و طبقه‌بندی‌نشده از جهان، قضاوتی اخلاقی نمایید. همچنین ممکن است معتقد باشید که تابلویی از ریاست آکادمی رویال انگلیس وسیلهٔ بهتری برای دستیابی به نیکی است تا تابلویی که با شهرت انجمن جدید هنر انگلیس^۸ تهیه شده و یا این‌که یک عدد یک یک پنی به هر دوی آنها ترجیح دارد. در چنین حالتی شما یک قضاوت اخلاقی انجام داده‌اید نه یک اظهار نظر در زمینه زیباشناختی. بنابراین عمل صحیح آن است که سطح بوم، ضخامت قاب و ارزش بالقوه هر یک را همچون سوخت یا پناهگاه در مقابل بدی آب و هوا در نظر گیریم. هنگام بررسی و شرح علل شما نیابستی تأثیرات احتمالی موارد فوق را بر مردم قرون وسطی که از موزهٔ برلینگتن هاوس^۹ و گالری سافالک استریت^{۱۰} بازدید به عمل می‌آورند نادیده بگیرید؛ همچنین نباید وجدان کسانی را که اقدام به پرداخت وجوه خیریه کرده و یا جمعی را که قیمت‌های بالا سبب برانگیختن حس رقابت و هم‌چشمی در میان

آنها گشته به فراموشی سپرد. شما یک قضاوت اخلاقی خواهید کرد نه زیباشناختی و چنانچه نتیجه‌گیری شما هر دو تصویر را از لحاظ هنری مردود شناسد، گرچه وقت خود را تلف نموده‌اید، حداقل مورد استهزاء واقع نخواهید شد. اما زمانی که تابلویی را یک اثر هنری در نظر بگیرید، ناگاهانه به یک قضاوت اخلاقی فوق‌العاده مهم مبادرت ورزیده‌اید. در این حالت شما آن تابلو را در جمع چیزهایی قرار داده‌اید که بعنوان یک وسیله مستقیم و نیرومند برای دستیابی به تعالی روحی به کار رفته و در نتیجه سایر ارزش‌های خرد و کوچک آنها بی‌اهمیت تلقی می‌شود. گرچه ممکن است مناقض به نظر برسد، اما تنها کیفیت‌های مناسب در یک اثر هنری که بعنوان هنر ارزشیابی شده، کیفیت‌های هنری می‌باشند، که بعنوان وسیله‌ای شناخته شده برای دستیابی به امر نیک سایر کیفیت‌ها را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند؛ چرا که ارزش اخلاقی هیچ کیفیتی بالاتر از کیفیت هنری نبوده و وسیله‌ای مهم‌تر از هنر برای دستیابی به خوبی وجود ندارد.

* * *

پی نوشت ها :

* این مقاله ترجمه بخشی از کتاب زیر است :

Glive Bell, Art Capricorn Books, G.P. Putnam's

Sons, Newyork, 1958

1. Hedonists
2. Utilitarians
3. Utilitarianism
4. tiptree
5. Crosse
6. Blackwell
7. Protoplasm
8. New English Art Club
9. Burlington House
10. Suffolk Street Gallery